

مجده اخلاقی تربیتی روزانه عمومی است
ماهی یکبار طبع و توزیع می شود

نخستین شماره

دسامبر و جنوری ۱۹۲۳

قیمت مشترک در همه ی عالم
سالانه سه دولا است

بان مبارک حضرت عبدالقیوم کبیر ۱۹۱۵

این سفر مبارک خیز رحمت داد خدای طول کشید هر روز در کجای بود
حرکت بودم لکن تأییدات و قدرت الهی واضح و آشکار بود
در جای بودم ضعف و تب برده بود که ابد قدرت بر حرکت
شود و بعضی اینکه سوار شدم حال تغییر کرد تب و ضعف رفت
توت حاصل میشد تا منزل برسیدم از نزدیک که حرکت میکردم
کردیم شش شبانه روز راه آهن طی میکنم وقتی بیرون آمیم ابد
قوت و قدرت نداشتیم ضعف بسیار ستودنی بر جسم بود
میرفت که نتوانیم تحمل یک روز راه آهن کنم بعضی اینکه سوار
آهن شدم حال تغییر کرد و در هر جایی که کمال خوش باشی که
رسیدیم مثل این بود فوراً تا نرسیدیم و همچنین در کمال
وقتی که کنائس میرسیم وقتی که وارد میشدم در کمال ضعف
بسیار اوقات بهم تب و دیشم و هم نوازل صدریه ولی میگفتم
که مبادا اجاب محزون و مکر شوند ولی بچود وارد شدن در
کنائس زائل نمیشد یک عت صحت میکردم آن تا قدرت حال
مبارک موج میزد اگر تا قدرت حال مبارک نبودم که در وقت
تخلی زحمت و مشقات این سفر را بکنم اما این بود که تا قدرت
پایه رسیدم شکر و تشکر در صفت خوب دارد و نشود
پایه در راه باد و باد شاه میرسد اما اگر در جانی راحت نشیند
بکند باد شاه سئوال از احوالی او هم نمیکند میگویند چه چیز
باری من خیر فوری بود آدم اینجا اولاً آنکه زبانت رو جسم
ایمی چه شرف شوم تا آنکه بعضی کارهای شمار بقصد امکان
مکشیدیم که راحتی حاصل شود مثل مشق عکریه و مشق عشاء
و بعضی مسائل که تعلق بجزوم داشت بجهت تصفیه این

که انکه در اختتام پذیرفت حال حال مراجعت دارم و در طریقه
و بعد سه بعضی کارها است که تعلق با اجاب دارد بجهت تصفیه
آن امور میجویم بر دم هر چند تحمل ایگونه امور را ندانم ولی هر طور
است تحمل میکنم اما همه صبح باید که خدمت یکدیگر را بکنیم غمناک
یکدیگر باشیم ضرر هر یک را ضرر کل بدانیم رحمت هر یک از رحمت کل
بدانیم چه که ما ما امواج یک دریا هستیم و اشجار یک بوستان
نشودنای از رشحات سخا غنایت جمال مبارک است لهذا
باید بجهت باشیم متعلق باشیم خدمت کند مگر بر دوزخ و فتنون و مشک
باشیم بار خدای جمال مبارک نفس لطیف ذرات کبری تا جویا
صریح گرانها بر سرهای ما گداشته که جوارها بره بر سر بر قرون
و اعصار میرد رخسار هر چند ما بچشم و لکن فضل و غنایت او
عظیم مانند ذراتی بهمانیم که در شجاع آفتاب نمودار شوم
هر چند ذره ناچیز است و لکن چون بر تو آفتاب را وقت
نمودار و آشکار گردد قدر این بجهت کبری را باید بدانیم
هر قدرش را ندانیم از دست میرود پنجاه سال جمال مبارک
صدمه و بلا بکشیدند و ما را کمال الطاف تربیت فرمود
تا هر یک از ما در این عالم شمع روشن شود ملاحظه فرمود که
مبارک که اسلاف نمانند با وجود آنکه در بدست هیچ نودند اما
چون بر تو تربیت نظر هر مقدسه بر سر آنها افتاد هر یک
در افق عزت ابدیه ستاره روشن شدند از نفوس سالکان
معلوم میشود که در قرون لاحقه چه خواهد شد هر یک از بندگان
جمال مبارک شهبان آفاق خواهد شد اگر بموجب رحمت و شفقت
جالی مبارک رفتار نمایند و آلاسیا منبیا میشوند باری باید
قدر این بجهت را بدانیم و آنچه که سر او را این بجهت است

چهارم

بخش

شماره نهم و دهم

قیام کنیم هر چند ما بریان ضعیفیم ولی در محیط اعظم غوطه بخوریم صبح
 نظار بحالم متوجه مانا است که در اینجا در ظل روضه مبارکه هستیم همه
 انظار متوجه مانا است چه نفوس داخله و چه نفوس خارجه عمود بر حق
 باین نقطه هستند که از ما چه ظهور و بروری نیاید باید ما چنان باشیم
 که هیچ خلق حیران در اطوار در قارما باشند نفوس که بزبانت روضه
 مبارکه می آیند چون ما را ملاقات کنند اگر بر سر راه اندازند و باز
 شوند اگر آفریده اند مشتعل گردند اگر فاعلی اند آنگاه شوند اگر غایب
 منتظر گردند باری من حالا بخوابم بر حسب بختی که از جوار رحمت
 بتمام اعلیٰ برودم شاید پس از من طول بکشد و من دیگر
 شمار این بخت است که من در خط اعظم هستم حکمت اقتضا میکند که
 تفصیل را بگویم مختصر این است که لذایحی از اینجا فرستاده شد است
 چه از خارج و چه از داخل با آن اتفاق فرستاده اند لهذا خط اعظم بدست
 مکر صون حمایت الهی حفظ کند چنانچه در زمان عبدالحی حفظ
 نمود مقرر شده بود و اراده سینه صادر که مرا بغیر از نبردند در
 فیزان چه خواهند نمود مجهول بود بعتنه اعلان حریت شد و آنچه که
 بهم خورد ولی این نهایت آغالی و آزردی من بود که خانه حیات
 مسک کرده و آن این آزردی من است اگر شهادت کردی باز
 کردیم و فی باستان مبارک نمودیم در ایام عبدالحی وقتیکه خبر فیزان
 آمد بعضی از اهل ب مطلع بوده اند از جمله مرحوم آقا رضا از جمله مرحوم
 آقا میرزا محمد از جمله آقا سید محسن از جمله سزا سید علی از جمله آقا
 سه روز شب و ابور از حفا بیضا و از عفا کجیا سیرت و کاس
 مویا در راه از طرف برج باز و قرتندی التماس میبند متعل جریب سزا
 که و ابور حاضر است که که حاضر قایت و ریان عفا و حفا حاضر
 لهذا خواهم دارم که بکمال سرعت حرکت کند حضرات اجاب
 بجمع این وقوعات مطلع بودند ابد قبول نکردم زیرا نهایت
 آغالی و آزردن این بود که این جهان ضعیف را در سبیل حال مبارک
 خدا بایم و حال هم چنین است شاید انبوی است حاصل شود و من
 شمار اینم از شاهان و جوادرم که در این مدت که با شما بودم آن
 که به از برای او تصور حاصل میبود انسان فایز انبوی است من
 چه شما را راضی استم لهذا میخواهم که شما را هم از من راضی باشید

شماره نهم از برای این اسیدم چنان است که همه شما ما چشم از تصور من بپوش
 شاید دیگر شمار اینم
 پیام امر مبارک در مرکز داد بود و شیکاغو
 تعجبی است که اعظم پیام محبت را از شرق برطن ظهورت بجهت
 قوه عظیم را در بدستنویسید فی الحقیقه را دیو یک از بزرگترین معجزات است
 وقتیکه انبیا و سلف خواست بفرستند عظم را میدیدند و در ضمن
 میگفتند که در آنقدر روشن عالم است آن کسان اقتداری میاید
 که از ساقا سبار بعد با یکدیگر تکلم و مزابله خواهند نمود و آنکس
 ناقص نمیشد است اوضاع تکلف و لغت و در ادب و این عبارت
 شایسته بود و چون میگفتند که مالک عالم بهرگز نزدیک میشود عقول
 ضعیفه نمیتوانستند کشتی غای سیر در راه آه این غای برقی با
 و در سالی مزابله بفرستادند شریک نیست که کیفیت از جمله
 مدین گذشتند در خصوص بعضی طوطی تیره ترقات مدین
 جهانیه تحقق یافته و سبب نیست که سترها بمقام بلوغ خواهد رسید
 عمر بلوغ عالم نانی و عمر است تمدن است و قرن آنکس قات
 و افرعات عجیبه است و نتیجه بهم این زحمت و افرعات و ا
 تمدن عمومی نادی تسبیل زندگانی مانوع بند و سرور ایام حیات است
 مکن این سهولت و سرور در حیات برسد تمدن مادی عمومی نقطه
 وقتی تواند حاصل شد که نظم با تمدن اخلاق و روحانی گردد یعنی خاتم
 در این کور عظیم از تسبیح و گوشن مادی که شکیان این تمدن جدید
 عمومی ولادت یافت یک تمدن جدید اخلاق عمومی نیز در افکار
 و قلوب فرج بشر ولادت باید که یکس مطابق و سرفش و در خور
 این تمدن مادی عمومی باشد و آن ارتباط قلوب ملل عالم است
 با یکدیگر رابطه محبت حقیقی و مساعدت و مساعدت فایضا با هم دیگر
 و حقوق مت و بی و عدالت ستمده فایمن تمام قزدها انانی یعنی
 ناس یک اخوت عمومی که همه شرا و داربان و مالک مانند
 آلات یک فابریه با یکدیگر مرتبط و مساعدن قرار داده که بر
 راحت و سرور حیات عمومی سعی نمایند این است آن تمدن
 روحانی که بنام صلح و یاسی مملکت آکس در روی زمین در حیات
 روحانی از خوا بهای انبیا و سلف در خصوص بعضی عظم مذکور

بخش پنجم

شماره نهم و دهم

چهارم و پنجم

و مستطورت و این تمدن روحانی عمومی بمنزله مسیو و بشره
 شجره تمدن عمومی مادی است که اگر تحقق یابد شجره تمدن بشری
 لایق نام خواهد بود چه که بدون تاسس این تمدن انجمن عمومی تمام
 آلات و اختراعات مصروف در استیصال ریشه حیات علم
 نبانی خواهد شد و ثروت نوع بشر و محصول مساعی آنها
 مصروف در تهیه مسرکه مای جوین و قریستانهای وسیع برای
 جوانان ملل خواهد بود و ظلمات حروب فوق حروب و دریا
 عیب و مارقان عالم این را نیزه و تار میسازد و زمین
 که باین ارواح و ظلمات ماده بی در پی است و بسیار
 خواهد بود پس این بهترین و لطیفه عظیم دانایان و غیره خواهان
 ملاحظه روشی دین و نویسندگان ملل است که در نقطه
 تألیفات خود عقول و افکار ملل را عالم روشن مکتوب
 مکتومی نزدیک نمایند و زینت و غبار مسودت حاجات و تقاضات
 جسمی و مکتوبی که از نتیجه جهالت قدیم باقی بماند از هر
 قدر برودند تا هوای نفسانی در غرض اجتماعی که سرچشمه
 گذشته و آینده است زایل و چنانچه حضرت عبد الباقی مروج
 این تمدن عمومی روحانی و غیره اعظم فرمودند تمدن مادی مانند
 زجاج صاف و تمدن الهی مانند نوزان باشد که در تمام عالم
 و دنیای حاضر مانند یک پت صحرایین و عمومی نوع بشر مانند
 یک عاقل در نهایت الفت و محبت در آن زندگانی نماید چنانچه
 مخالفه همین جنسیت واحد یعنی جنس آن را نماید و او را
 سزوی بدیانت واحد یعنی سبب الوهیت و تقدیس آن نماید
 مقدسه و خدمت بوحده عالم نبانی گردد و سپس مکتوب جهان
 در مریای قلوب انعکاس یابد که اشعه اش ناست و جوارش را
 روشن نماید و ناست افراد بشر مانند نجوم زاویه یک جهان و او را
 سطره یک بوستان و اعضا متساویه یک بیضی و قطرات سطره
 یک اوقیانوس گردند این است مقصد نبوت بشنا و سالی
 در عظیم بیگانه برای وصول بآن برادران نفوس قربانی شدند و این
 خدمت خفیه مکتوب جهانی و عالم نبانی و این است جهان روی
 انبیا و مومنین سلف در دوازده شایسته و مومنه

قرن اول از مدیات تزلزل حضرت عیسی علیه السلام
 هر امری از امور دنیا که صحنه روزگار را تغییر دهد و سبب ظهور
 و لارض غیر الارض گردد روح جدیدی بعالم امکان بخشد و خلق
 تشکیل در قرن جدید است کند آن مشایخ و کاروانان علم
 در چون فصل این باز آید بگردن فکر آن مای جدید گردد و تقاضات این
 مجسم شود و جان اثر نماید که گویند عین آنواضه مکرر حادث و این
 موجودات و مواجبتی است که از جمله مایه و بود حیات آن محسوب
 گردانند بخاطر آنکه در آن مشغول شوند و عالم نسبت سرداران
 که بقوت باز و وحدت حکمت و عدالت اساس حکمت را حکم نموده
 و سبب ترقی دولت و تقدم ملت گشته اند ما شان در حکم نموده
 مرکز دار برای اینکه عنوان ظاهر و باطن توأم گردانیم آن مجسمه
 نمایند و همچنین در عالم علوم و فنون و ادبیات و سایر حرکات
 این راهی در صیغ ماکمل تمدن نوین که عالم نبانی است خدمت
 و صداه ترقی نوع انسان و چهار حیات و طبابت شدند یعنی
 و کشش و صاحبان علم و فن هر چند در ایام حیات از زمین
 ولی چون خدمات نمایان آن ظاهر و باطن شد در نزد افراد
 و سال بسالی آن را در نظر آید و دانش محافل و مجلس کنند و تقاضات
 و از جهت بلند آن سخن زنند و جوانان نورسیده را تشویق
 که بر اثر اقدام آن نفوس شایسته و بر سر دعوات عالم شری
 در عالم تراز است حال اگر چنین وقوعاتی در عالم روح واقع
 بشود از آنکو که عالم حکم که نتیجه آن مرگ و موت است کات
 در حضور عالم بالالان و ششانه و در یک حیات روحانی
 اساسی دیگر نبند و نرم محبت و مکار با براید و در این
 متفاده بشیریه حکمت در اشهر کند آیا اعتبار و اهمیت جنین
 بخشششان در کار است یا نه شایسته است که مومنت زندگان
 آئینه است هر کس از آن محکم برزید می کند و پاره و چاره
 و مؤانست باقوای ده و در محمول ندارد پس هر وقت که
 در زندگان تصدیق است آنرا باید بخاطر آید و در زبان
 آنچه حیات را عینیت شود در عالم ابر عظیم واقع بانا
 که در دوازدهم ۱۸۱۶ میلادی یعنی حدود ده سال قبل واقع
 و در

چهارم

حکمت

شماره نهم و دهم

قبل از تولد حضرت باب شمسال جنت از ارض ایران در شهر طبرستان ظهور نمود
 و از عالم بطون بر حده ناسوت قدم گذاشت و در حده مناسبت نمود که در این
 این شاد است که بی راهی بلا در عالم برسد و در حده مناسبت است که بی راهی
 ناسوت بر آست عالم بگذرد است جنبش و حرکت عظیم در بد است قران
 نوزدهم در ارکان کعبه نمود اگر گوید کسی عفت نبود که منبع این حرکت بود
 اولی سده که طرح نه کرده و ازان است شد حوس و آزادی آفریننده
 طبیعت بود از طبیعت اشرفیات و کثافتات جلوه عظیمه کرد و از جسمی که
 غویب طبیعت بیشتر از پیش در عروق و شرابان نفوس دور نشد بر نفس
 نفوس از خواب غفلت بیدار شدند و چشم بنفوس شدند باز کردند
 و انکار خویش را متوجه آینه نمودند و متعین شدند که عفت با خود است
 تقدم و ترقی آداب در رسوم سالخیزند و نصب رهبانیت آبا و اجداد
 بعد از این قیود است را که حاصل شود شبهه نیست که است
 و از این آداب در رسوم موافق زبان تاسیس شود و ظهور این جنبه حیات
 از خصائص این بدن جدید است در هر طبقه از طبقات است
 بشریه چه دینی چه سیاسی و چه اقتصادی و چه مادی تغییرات حاصل
 اساس بشریت در فاکتور دین برقرار شد و شاهان و پادشاهان
 و حکمرانان مطلق رو بخواهید که است سروران ملت و حکمداران مملکت
 جامع عمومی شکل دادند و در ترتیب امور ممالک کثرت کردند و منبع
 مورد کثرت قرار دادند که اکثر جاهای طبیعت علیه از برای نشانی
 صلح عمومی ترتیب داده شد جمع در حدود تحقیق مسائل اجتماعی
 در هر دینیکری واضح بود که لابد با وجود این تغییرات عظیمی در عالم بود
 خواهد شد این توقعات در بد است تولد وجود ممالک بود و حال حدود
 یک قرن گذشته است و در جهانایان عالم تشییع چنان است که این
 با حسن تأمین بگیرند و در ترقی امور در مدت این صد سال سخوری کنند
 ترقیات و تغییرات کلیه را بنمایند و محافل و مجلس پارلیمان و
 کنند و نقشه صد سال بعد بریزند و از امروز در جهان است که
 و خنجر خود از قبض موفور نصب برده اند بر این نیر غرض دارند و
 خوش است که در جمع بلاد اعلان شود و در شهرهای بزرگ نمایندگان
 شهرهای دیگر حاضر شوند و چند روزی بگذرند و از این جهان است
 آنچه که در اصل پس از طبع کسب من و ستاره شود و معلوم شود که کمال

چه شده است و اگر ضروری حاصل گشت عفت چه بوده و در حده آن کوشند و در حده
 که تا غیر نوزدهم از حده و بعد از قطار عالم از حده نموده و بهای حیات از ازان
 عجیب است اگر جزئی در وجود پیدا شود با انواع و مسائل تشییع گردد از
 و حال هر یک عالم در حالت نزع است و امراض و الام کنند از جهت
 گشته در مردم چنان هم ریخته اند که ابد از علاج حکیم عاقل فریادند و در حده
 حقیقی فریادزند که ای کجاست در باری عظیم آمده بسوی آن شبانید گوشه
 بشنود عفت که از آنکه نماید و در حده دقت آید که چنان در حده است که
 اختیار از دست برود و قوه متادست نماید آنگاه میدان حکیم مشفق باز
 و بقول و توبه خویش چاره نماید و در بعضی مواقع رجوع کار و توبه کند
 تا خوش علاج نماید بر قطع نماید تا کم هوش و گوشه باز آید حال تشییع
 و سده کثرت که جمیع امراض در ازان داده و کلیه بهائیه تاسیس نموده
 در تشخیص امراض روحانی ماهر و عاقل فرموده و در حده شگون و نفوس
 در ترقی تمدن مادیه نفوس چنان مجبور جهانیت استند که اکثری ابد عفت
 و از این علاج بر نیامند حال بسبب این جنب عمومی احتیاج کلیه مردم ظاهر جهان
 در میدان بهائیان وسیع نمایان فقط به جهت غمزد و مسلمات خود را
 منبع حقیقی اخذ نموده اند و تعدادی بر سایرین مبدول دارند و عفت است که چون
 این خلیفه را بجای اعدای رند آنگاه نتایج حسنه پیدا آید و شریعت آینه جلوه
 نماید که جمیع امراض نوزدهم پاک کنند و بکلی زایل شود زیرا بر این عهد صحت است اگر
 باشد مرض وجود ندارد و اصول و قوانین آئینه صحت است اگر غرض شود امراض
 زایل گردد و مریض جهان صحیح و سالم نماید و ابواب فلاح و کسب از جهت
 رفت و در دانه از خصائص نوع انسانی است و بر هر دو تعلق واضح است که چون
 خود را در عذاب غمزه مجبور شود که بعبادت و کثرت بود بر خیزد حال افسوس
 ناریک گرفته و غبار جهل و نادانی آینه پاک عقول و ادراکات را تار و تیره نموده
 دطوق تقالید و خرافات پیشین در خفاق افاده و در کثرت است
 بدیع جمیع بنفوس عظیم رسیده اند و شایسته و سرور چنان است که از آنچه
 برده اند بر سایرین نیز مبدول دارند و جوهر شینه که دارند بر اهل امکان
 عرضه دارند و نمایند اگر عقول فایده متصد حاصل و الا بر طبقه خود عمل
 با وجود بیایست نشستی و کتب و انواع و نحسی درین باب بچگونه شود
 کوشه است و در حده انان چنان مرسته شده که مدام باید اصول و قوانین
 گرداناید و کجا طرد تا زنی شود و جزو تجربایت بود و در این سلسله

